



## جنبش اجتماعی زنان

فرنگیس قادری\*

### چکیده

جنبش فمینیسم که مبارزه خود را از سال ۱۸۹۰ شروع کرد در طول تاریخ خود همواره سعی در برآشتن باورهای پدرسالار و ریشه‌کن کردن سیطره تبعیض جنسی و کسب حقوق مدنی و آزادی‌های اجتماعی برای زنان داشته است. تحول این جنبش با گذار از موج اول و دوم به وقوع پیوسته است. هر چند در کشورهای توسعه یافته گذار تحولی جنبش تحقق یافته و افق‌ها و مسائل جدیدی مطرح شده است اما متأسفانه در کشورهای در حال توسعه ما هنوز با بسیاری از مسائل پیش پا افتاده مربوط به موج اول دست به‌گریبان هستیم - مانند حضور زنان در استادبوم‌های ورزشی در کشور خودمان و یا حق رای و حق رانندگی در برخی کشورهای عربی - این مقاله سعی دارد تا سیر تحول فمینیسم را از شروع تاکنون بررسی اجمالی نماید، در هر مقطع نظریه‌پردازان تأثیرگذار و نظرات و تأثیرشان در روند جنبش بررسی خواهد شد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## مقدمه

با اینکه فمینیسم به عنوان یک جنبش طرفدار حقوق و آزادی زنان از اواخر قرن نوزدهم آغاز شد، اما واقعیت این است که مبارزه زنان برای بهبود وضعیتهایشان به زمان‌های بسیار دورتر برمی‌گردد. زن در گذشته اصولاً «مرد ناقص» انگاشته می‌شد چه تا قبل از قرن هجدهم اعتقاد بر این بود که فقط یک جنس در طبیعت است و آن جنس مرد است. مثلاً به نظر ارسطو زن موجودی است که فاقد پاره‌ای از خصوصیات مردانه است. علوم زیست‌شناسی و بیولوژی هم در خدمت این اعتقاد گرفته می‌شد زیرا در آن‌تومی‌هایی که از انسان تا قبل از قرن هجدهم در دسترس است، تفاوت‌چندانی بین بیولوژی زن و مرد قایل نبودند و حتی اندام زنانه را هم صورت محقر و ضعیف اندام مردانه می‌دانستند و زن را «مرد عقیم شده» می‌خواندند. این نادیده انگاشتن زنان به عنوان یک جنس متمایز سرچشمه استثمار آنها بود. اما در قرن هجدهم با تحولاتی که در علوم زیست‌شناختی روی داد این تفکر نادرست پایان یافت و زن به معنای زیست‌شناسی از نو متولد و شناخته شد. هرچند از آن پس دیدگاه مردان به زنان تا حدودی تغییر کرد اما در عمل تفاوت آشکاری احساس نمی‌شد. ساختار جامعه قبل از صنعتی شدن جوامع هم طوری بود که زنان چندان به محرومیت‌هایشان آگاه و حساس نبودند، چون کار و تولید در محیط خانه صورت می‌گرفت زنان مستقیماً در فرایند تولید شرکت داشتند. با صنعتی شدن جوامع و ظهور کاپیتالیسم محیط کار و خانه از هم جدا شد و در نتیجه نقش مردان در اقتصاد پررنگ‌تر شد و زنان در حصار خانه زندانی شدند. همین موضوع باعث به وجود آمدن اولین نحله‌های جنبش شد. در ظهور و گسترش جنبش فمینیسم مکاتب فکری نو همچون روشنگری و جامعه‌گرایی هم بسیار مؤثر بودند. سرانجام اساس نقد فمینیستی را ویرجینیا وولف<sup>۱</sup> در سال ۱۹۲۹ با کتاب اتاقی از آن خود<sup>۲</sup> پایه‌گذاری کرد. وولف در این کتاب اذعان می‌کند که مردان همواره به دیده تحقیر به زنان نگریسته و می‌نگرند و این مردان هستند که جایگاه زنان را تعریف می‌کنند، زیرا که تمام ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ادبی در کنترلشان است. گسترش عقاید فمینیستی به دلایل سال‌های رکود اقتصادی و جنگ جهانی دوم که توجه بشریت را به مقولات دیگری جلب کردند، به تعویق افتاد. اما سرانجام در سال ۱۹۴۹ سیمون دوبوار<sup>۳</sup> با چاپ کتاب جنس دوم<sup>۴</sup> فمینیسم را بار دیگر به جریان انداخت. او معتقد بود جوامع غربی پدرسالارند به این

1- Virginia Woolf

2- A Rooms of Ones Own

3- Simon de Beauvoir

4- The Second Sex

معنا که کنترل و اداره آن در دست مردان است. مردان همه معانی از جمله معنای زن را تعریف می‌کنند و زن در این تعریف «آن دیگر<sup>۱</sup>» مرد است، بنظر او زنان باید برای کسب رهایی، هنجارهای جامعه پدرسالار و این مفهوم «دیگری» را بر هم بزنند و خود را از نو تعریف کنند.

با آغاز دهه شصت و عطف به فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی این دوره، فمینیسم صداهای نو یافت و به تدریج از صحنه سیاست وارد صحنه ادبیات شد. در دهه‌های شصت و هفتاد بیشتر منتقدان فمینیست به بررسی و تحلیل متون ادبی پایه غرب پرداختند و «دیگری بودن» زن را در ادبیات ثابت کردند. با زایش نظریه‌های ادبی نو همچون ساختگرایی، پسا ساختگرایی، ساختار شکنی و پسا استعمارگرایی نظریات فمینیستی هم وارد عرصه نوینی شد. به گفته سلدون و ویدسون<sup>۲</sup>، طی دو دهه گذشته، نظریه انتقادی فمینیستی بهترین مصداق تناقض و مجادله بوده است. به نظر آنها این نظریه بر یک سلسله مخالفت‌های خلاق، نقدها و ضد نقدها استوار است و همواره در جریان بوده است. از این رو این مکتب یک روایت بزرگ نیست، بلکه روایت‌های کوچک متعددی است که بر زمینه‌ای از نیازها و عرصه‌های مشخص فرهنگی - سیاسی استوار شده است (Seldon and Widdowson, 1993, 205). مارکسیست - فمینیست، زنان رنگین پوست، فمینیسم آمریکایی، فمینیسم فرانسوی، نقد فمینیستی روانکاوی، ساخت شکنی، زنان سیاه، فمینیسم همجنس‌گرا، همگی از اجزای این نقد هستند. از این رو نوشتن مقاله‌ای در مورد آنان بسیار سخت و ناممکن می‌نماید. سعی این مقاله بر آن است تا مروری کلی بر نظریه‌های انتقادی فمینیستی معاصر داشته باشد که با نگاهی اجمالی بر موج اول شروع، و به خلاصه‌ای از دستاوردهای بارز موج دوم ختم می‌شود.

## موج اول

اگرچه معمولاً نقش مری ولستون<sup>۳</sup> گرفت در پیدایش و سامان‌دهی فمینیسم نادیده گرفته می‌شود، اما به عقیده بسیاری از منتقدین، او فمینیسم مدرن را آغاز کرد. او که همسر ویلیام گادوین<sup>۴</sup>، فیلسوف و نویسنده تأثیرگذار دوران انقلاب فرانسه بود، اولین کسی است که درباره حقوق زنان کتاب می‌نویسد. در دفاع از حقوق زنان<sup>۵</sup> (۱۷۹۲) در فضای هرج و مرج سیاسی و اجتماعی ناشی از انقلاب فرانسه نوشته شد. اگرچه او آنقدر

1- The Other

2- Raman Seldon & Peter Widdowson

3- Mary Wollstonecraft

4- William Godwin

5- A Vindication of the Rights of Women

پیش نرفت که از حق رأی صحبت کند، اما خواستار آموزش بهتر و استقلال مادی برای زنان بود. هدف او بیشتر به تصویر کشیدن زنی فعال، هوشمند و تحصیل کرده بود که وظایف اولیه خود را هم فراموش نکرده است. استقبال فراوان از این کتاب با چاپ کتابی به نام *خاطرات*<sup>۱</sup> توسط شوهرش به پایان رسید. آگاه شدن خوانندگان از جزئیات بی‌اخلاقی زندگی شخصی او ناخودآگاه بر پذیرش نظراتش تأثیر بسیار منفی گذاشت. موج اول فمینیسم به عنوان یک جنبش متمرکز و با اهداف مشخص فمینیستی بین سال‌های ۱۸۶۰ تا ۱۹۲۰ شروع شد. مبارزه جنبش برای کسب برابری سیاسی و حقوقی بود که طیف گسترده مسائل را، از حق رأی برای زنان گرفته تا حقوق قانونی زنان متأهل، همچون اصلاح قانون طلاق و قیومیت فرزندان و همچنین مبارزه علیه استانداردهای دوگانه جنسی یا نگاه متفاوت به رفتارهای جنسی زن و مرد (برای مثال برخورد با روسپی‌ها) را در برمی‌گرفت.

بیشتر زنان درگیر جنبش از طبقه متوسط بودند، اگرچه در اواخر حرکت موج اول تقریباً یک چهارم جمعیت را زنان طبقه کارگر تشکیل می‌دادند و این مسئله روی تقاضاهایشان تأثیر مستقیم می‌گذاشت. مثلاً درصد زنان کارگری که درگیر مبارزه برای کسب حق رأی بودند کمتر بود.

مهمترین نظریه‌پردازان این دوره ویرجینیا وولف و سیمون دوبوار بودند، اما نویسنده‌ای به نام دوریس لسینگ<sup>۲</sup> را هم نباید فراموش کرد. مروری اجمالی بر نظرات و تأثیرات هر کدام خواهیم داشت.

### ۱- ویرجینیا وولف

مری ایگلتنون<sup>۳</sup> در کتاب انتقادی‌اش *نقد ادبی فمینیسم*<sup>۴</sup> (۱۹۹۱)، وولف را «مادر و بنیانگذار مباحث معاصر فمینیسم» می‌خواند. در واقع او کسی است که بسیاری از مباحث فمینیسم را برای اولین بار مطرح کرد. کتاب او اتاقی از آن خود (۱۹۲۹) بدون تردید یکی از تأثیرگذارترین متون فمینیستی نوشته شده در این قرن است. او در این کتاب قصد دارد به این سؤال جواب دهد که چرا در طول تاریخ تعداد نویسندگان زن به مراتب کمتر از مردان نویسنده است، عدم موفقیت زنان را در نویسندگی نه به دلیل عدم استعداد کافی بلکه ناشی از مشکلات اجتماعی همچون محرومیت آنان از مؤسسات آموزشی، وابستگی مادی آنها و نبود حریم خصوصی (عنوان کتاب) می‌داند.

- 
- 1- Memoir
  - 2- Doris Lessing
  - 3- Mary Eagleton
  - 4- Feminist Literary Criticism

او پیشنهاد می‌کند که راه علاج در استقلال مادی زنان و اعطای حریمی شخصی و خصوصی به آنان است که در نتیجه زنانی که استعداد دارند بتوانند از تمام پتانسیل خود برای نوشتن استفاده کنند. او همچنین توصیه می‌کند هر کس قصد نوشتن دارد به جنسیت خود نیز فکر کند. اما در عین حال خود او با رد کردن خودآگاهی فمینیستی‌اش بر آن بود که با پذیرش «دوجنسیتی» از رویارویی با مؤنث بودگی و مذکر بودگی بگریزد و به توازن برسد که البته در نهایت شکست خورد.

خود وولف در کتاب سه گینی<sup>۱</sup> (۱۹۳۸) بر چسپ «فمینیست بودن» را انکار می‌کند اما در عین حال، در آن گزارش مفصلی از طرح‌های فمینیستی ارائه می‌دهد. از تقاضاهای مستمری برای زنان و اصلاح قانون طلاق گرفته تا پیشنهاد احداث یک دانشکده و انتشار روزنامه ای برای زنان.

او معتقد بود زنان متفاوت می‌نویسند، نه به این دلیل که زن هستند، بلکه به این دلیل که موقعیت اجتماعی متفاوتی دارند. به نظر او تابوی بیان شور و شوق زنانه مانع از آن می‌شود که زنان درباره تجربیات خود همه حقیقت را بازگو کنند. وولف ایدئولوژی غالب «زن بودگی» را به باد تمسخر می‌گیرد؛ ایدئولوژی که در تصویری ایده‌آل از زن «فرشته خانه»، از زنان می‌خواست تا فروتن، پاک و مطیع باشند و زنانی را که در تلاش برای شکستن حصار خانه بودند گمراه می‌دانست.

## ۲- سیمون دوبوار

دوبوار فمینیست فرانسوی، همسر ژان پل سارتر، بنیانگذار روزنامه اخبار فمینیسم<sup>۲</sup> و نشریه پرسش‌هایی درباره فمینیست‌ها<sup>۳</sup> است. مهم‌ترین اثر دوبوار جنس دوم است. تاریخ انتشار جنس دوم تقریباً بین موج اول و دوم است. اما چون این اثر به ماتریالیسم موج اول می‌پردازد، آوردن کتاب در موج اول ترجیح داده می‌شود. از طرف دیگر این کتاب با بازشناسی تفاوت منافع دو جنس و حمله به تبعیض‌های اقتصادی علیه زنان و همچنین تحلیل رابطه فمینیسم با نظریه‌های مطرح آن زمان (مارکسیسم و روان‌شناسی) راه را برای موج دوم هموار کرد. جنس دوم بسیار جنجال برانگیز بود و به طرز وحشیانه‌ای مورد حمله مطبوعات قرار گرفت و تا مدت‌ها در لیست کتاب‌های ممنوع بود تا اینکه در سال ۱۹۵۳ کتاب به انگلیسی ترجمه و در امریکا و انگلیس به چاپ رسید. این اثر چه از نظر محتوا و چه از نظر ساختار کتاب بزرگی است. کتاب مشتمل بر دو

1- Three Guineas

2- Nouvelles Feminisms

3- Questions Feministes

بخش است؛ بخش اول به تشریح و تحلیل پدرسالاری می‌پردازد و بخش دوم به بررسی تجارب ویژه زندگی زنان. او بیان می‌کند که در تعریف انسان در کتاب مقدس از واژه «مرد» استفاده شده است نه واژه «زن»؛ یعنی مرد انسان است و زن «آن دیگر». در جمله مشهورش که «زن، زن متولد نمی‌شود، تبدیل به زن می‌شود» تأکید می‌کند که بیولوژی یا طبیعت زن را خلق نمی‌کند، بلکه شرایط اجتماعی حاکم از او زن می‌سازد. به بیانی دیگر تعریف زن از تعاریف اجتماعی، تاریخی و فرهنگی زن قابل تفکیک نیست و در یک جامعه پدرسالار چنین تعاریفی، معمولاً زن را در جایگاه «دیگری» نسبت به مرد قرار می‌دهند. زن یعنی هر آنچه که مرد نیست. همان طور که سلدون و ویدسون نقل می‌کند، دوبوار از قانون‌گذاران، کشیشان، فلاسفه، نویسندگان و دانشمندان در طول تاریخ انتقاد می‌کند که همواره سعی کرده‌اند نشان دهند منزلت فروتر زن در آسمان مقدر شده و یا سودمند است (Seldon and Widdowson, 1993, 210).

دوبوار تصدیق می‌کند که اگر چه گاهی راحت‌تر است، که به رنگ چنین تعاریفی درآمد، حتی ممکن است گاهی ما را راضی و خوشحال هم کند، اما تک تک زنان باید در مقابل چنین تعاریف پدرسالارانه‌ای بایستند، چون آزادی مهم‌تر از هر چیزی است. به نظر او زنان اگر از پيله شمیءشدگی بیرون بیایند می‌توانند نظام پدرسالاری را بر هم زنند. سوزان واتکینز یادآوری می‌کند که به نظر دوبوار رابطه زن و مرد باید از حالت تسلط و برتری درآید و به جای آن رابطه‌ای دو طرفه حاکم شود و زن باید جایگاه خود را به عنوان «دیگری» تحقیر شده مرد» بر هم زند (Watkins, 1985, 14).

### ۳- دوریس لسینگ

اگرچه نمی‌توان او را جزء نظریه‌پردازان موج اول دانست، اما او نویسنده‌ای تأثیرگذار بود که با داستان کوتاهش «اتاق نوزدهم»<sup>۱</sup> و رمان دفترچه طلایی<sup>۲</sup> (۱۹۶۲) سهمی را از جنبش زنان این دوره برعهده گرفت. داستان اتاق نوزدهم او بسیار شبیه اتاقی از آن خود وولف است که در آن بار دیگر نیاز به داشتن حریم خصوصی برای زنان مطرح و تأیید می‌شود، که ریشه بسیاری از سرخوردگی‌ها، عقب‌ماندگی‌ها و شکست‌های زنان است. داستان درباره زنی است که اگر چه در خانواده‌ای مرفه زندگی می‌کند، ولی نیاز شدیدی به چند ساعت فارغ بودن از مسائل روزمره در خود می‌یابد که در نتیجه یکی از اتاق‌های خانه بزرگ اشرافیشان را به خودش اختصاص می‌دهد ولی خیلی زود شوهر و بچه‌هایش بدون توجه به این اتاق رفت و آمد می‌کند، در

1- The Room 19

2- The Golden Notebook

نهایت او تصمیم می‌گیرد اتاقی در یکی از هتل‌های شهر اجاره کند تا بتواند آزادانه و با خیال راحت در آن بنشیند و به خویش بیاندیشد، اما خیلی زود از طرف شوهر و اطرافیانش به خیانت متهم می‌شود.

### موج دوم

بتی فریدان<sup>۱</sup> در کتاب راز زنانگی اش<sup>۲</sup> می‌نویسد: «واقعیت این است که برای زنانی که بعد از ۱۹۶۰ متولد می‌شوند فمینیسم یک تاریخ مرده است؛ چون فمینیسم به مثابه جنبشی حیاتی در آمریکا با به دست آمدن آخرین حق (حق رأی) به پایان رسید». این به آن معناست که فمینیسم نوین موج دوم وارد مرحله‌ای کاملاً متفاوت با فمینیسم قدیم موج اول است. از تفاوت‌های اساسی دو موج این است که موج اول به دنبال کسب حقوق برابر بود، ولی هدف اصلی فمینیسم موج دوم آزادی زنان است و دیگر اینکه فمینیسم قدیم فردی و اصلاح طلب است، درحالی که فمینیسم جدید جمعی، طرفدار آزادی زنان، رادیکال و انقلابی است. به علاوه موج دوم برخلاف موج اول حرکتی کاملاً آشکار، خودآگاه و فعال است.

فریدان در سال ۱۹۶۶، سازمان ملی زنان<sup>۳</sup> را در آمریکا بنیان نهاد که در آن خواستار آزادی و برابری حقوق شهروندی و ایجاد فرصت برابر برای زنان جهت شرکت در تمام تحولات جامعه آن دوره آمریکا بود. در دسامبر ۱۹۶۸، سازمان اولین کار بزرگ، مهم و تأثیرگذار خود را انجام داد و آن راهپیمایی و اعتراض علیه فستیوال زیبایی (مسابقات انتخاب ملکه زیبایی) بود. به نظر بریاکنندگان این اعتراض، این نوع فستیوال‌ها صرفاً نقشی که اجتماع برای بازی کردن به زنان می‌دهد را بزرگنمایی می‌کردند و آنان را موجوداتی منفعل، زیبا، ظریف و بیگانه از علم و سیاست نشان می‌دادند.

در بریتانیا شرایط به وجود آمدن موج دوم تا حدودی متفاوت بود. سال ۱۹۶۰ شاهد ظهور گروه‌های کسب حقوق برابر بود، با این تفاوت که در اینجا بیشتر زنان درگیر از طبقه کارگر بودند (به ویژه کارگران کارخانه‌های ریسندگی) که در سال ۱۹۶۸ برای دستمزد برابر با مردان اعتصاب کردند. تا قبل از این، مبارزه برای حضور در جامعه و کار بود. بعد از تحقق این هدف و مشغول شدن زنان در کار و تولید، کارفرمایان با بی‌عدالتی به ساعات مساوی کار زنان و مردان، دستمزد متفاوتی می‌دادند (دستمزد زنان به مراتب کمتر بود). با همه این تفاوت وقتی در سال ۱۹۷۰ اولین کنفرانس ملی آزادی زنان در آکسفورد برپا شد. ژولیت

1- Betty Friedan

2- The Feminine Mystique

3- NOW

میچل<sup>۱</sup>، از فعالان موج دوم فمینیسم در بریتانیا، اعلام کرد که چون هر دو فمینیسم آمریکایی و بریتانیایی یک هدف دارند پس یک جنبش هستند. این کنفرانس با بیانیه‌ای که در آن به دستمزد برابر، فرصت و امکان تحصیل برابر و آزادی سقط جنین تأکید شده بود پایان یافت.

به نظر سو ترنهام<sup>۲</sup>، در امریکا نباید نقش زنان سیاه پوست را در پیشبرد جنبش آزادی زنان نادیده گرفت، هر چند آنان خود را از این جنبش جدا می‌کردند و معتقد بودند تا زمانی که زنان سفید پوست موضع ضد نژادپرستی اتخاذ نکنند، هیچ چیز مشترکی با آنان ندارند. اما در بریتانیا تفاوت‌های اندکی که وجود داشت بیشتر از آنکه ناشی از تفاوت نژادی باشد، معلول تفاوت طبقاتی بود. چون همان طور که گفتیم پایه‌گذاران این جنبش، زنان کارگر بودند، هر چند به تدریج زنان دیگر طبقات نیز به آنان پیوستند (Thornham, 1981, 31).

جایگاه زنان همجنس‌گرا هم در این دوره مشکل آفرین بود. آنها موضعی همچون زنان سیاه داشتند. به نظر همجنس‌گرایان رادیکال، یک زن همجنس‌گرا مطابق امیال درونی خود رفتار می‌کند و الگوها و هنجارهای جامعه را نادیده می‌گیرد، پس نتیجه می‌گرفتند که آزادی زنان مترادف با همجنس‌گرایی است. هر چند این نتیجه‌گیری را برخی از منتقدان فمینیست به راحتی رد می‌کردند، اما به هر حال مسئله آنها موضوعی ساده نبود که بتوان به سادگی از آن گذشت.

نظریه پردازان مطرح این دوره غیر از بتی فریدان، کیت میل<sup>۳</sup>، شولامیت فایرستون<sup>۴</sup> فمینیست‌های ساختار شکنی همچون هلن سیزو<sup>۵</sup>، ژولیل کریستیوا<sup>۶</sup> و لوسه ایریگاری<sup>۷</sup> را هم در بر می‌گیرد، که به ترتیب به شرح خلاصه‌ای از فعالیت‌ها و نظرات هر کدام می‌پردازیم و در انتها به دو جریان معاصر، زنان همجنس‌گرا و زنان رنگین پوست اشاره مختصری خواهیم کرد که حذف آنان از فمینیسم موجود، غیر ممکن به نظر می‌رسد.

### ۱- بتی فریدان

فریدان یکی از پیشگامان موج دوم است که خواستار دگرگونی اساسی تصویر زنان در جامعه است، به طوری که راه برای تکامل فردیت و نبوغ زنان هموار شود. کتاب راز زنانگی که در سال ۱۹۶۳ چاپ شد،

- 1- Juliet Mitchel
- 2- Sue Thorham
- 3- Kate Millet
- 4- Shullamith Fireston
- 5- Hélène Cixous
- 6- Julia Kristeva
- 7- Luce Irigaray



نتیجه تحلیل پرسشنامه‌هایی است که او پانزده سال بعد از فارغ‌التحصیلی بین همکلاسی‌های دانشکده‌اش پخش کرده بود. این تحلیل شاهدهی بر ناکامی‌های زنان طبقه متوسط آمریکا بود.

او نام کتابش را راز زنانگی گذاشت زیرا به نظر او بالاترین ارزش برای زنان، تکامل زنانگی‌شان است. زنانگی‌ای که آنقدر مرموز و نزدیک به خلقت و نقطه آغازین است که علم قادر به درک آن نیست. به نظر او ریشه مشکلات زنان، تا به حال این بوده که آنان همواره به جای اینکه وجود خود را دریابند به مردان حسادت ورزیده و به دنبال هم‌رنگ شدن با آنان بوده‌اند که نتیجه آن انفعال جنسی و تسلط مردان بوده است. او معتقد بود برای کسب آزادی، زنان باید خود را با ساختارها و فعالیت‌های آن زمان آمریکا همسو کنند، زیرا از آنجا که جامعه آمریکایی وقت در راه تحقق آزادی‌های فردی گام برمی‌داشت، زنان می‌توانستند با وارد شدن به این صحنه به حقوق خود دست یابند.

او نیز همچون دوبرار تمایل داشت که خود زنان را برای عقب‌ماندگی‌شان سرزنش کند. اما در کتاب بعدی‌اش مرحله دوم<sup>۱</sup> (۱۹۴۹) نه تنها رادیکال نیست بلکه به سختی از کانون خانواده و تلاش برای حفظ آن حمایت می‌کند.

## ۲- کیت میلر

برخلاف فریدان میلر از نسل فمینیست‌های رادیکال بود. اثر مهم او سیاست‌شناسی جنسی<sup>۲</sup> (۱۹۷۰) کار نظری عظیمی بود و در زمان خود بسیار بحث‌انگیز شد. به گفته بعضی منتقدین معروف‌ترین و تأثیرگذارترین اثر این دوره است. سلدون و ویدسون در تشریح عقاید او ذکر می‌کنند که به باور میلر القای ایدئولوژیک به اندازه نابرابری اقتصادی علت اعمال ستم بر زنان است (Seldon and Widdowson, 1993, 214).

مهم‌ترین تأثیر کتاب او رایج کردن دو عبارت «سیاست‌شناسی جنسی» و «پدرسالاری» است. او معنای پدرسالاری را از معنا و مفهوم اولیه‌اش، فرمانروایی یک مذکر بزرگتر در خانواده، به ستم نهادینه شده مردان علیه زنان بسط داد. به نظر او پدیده «پدرسالاری» نیازمند یک بازنگری اساسی، همچون یک نهاد سیاسی است. میلر همچون علمای علوم اجتماعی میان «جنس» و «جنسیت» تمایز قائل است. «جنس» مفهومی زیست‌شناختی و بیولوژیکی است درحالی‌که «جنسیت» مفهومی اجتماعی و روان‌شناختی دارد. به نظر او صفات مردانه و زنانه کاملاً قراردادی هستند، مثلاً مردان در جایی می‌توانند صلح دوست و زنان جنگ طلب

1- Second Stage

2- Sexual Politics

باشند.

او نیز همچون دوبار معتقد بود که زنان، ایدئولوژی زنانگی و موقعیت پست تر خود را درونی کرده‌اند و عمل کردن بر اساس این نقش‌ها در رابطه نابرابر سلطه‌گر و زیر سلطه همان چیزی است که میل‌ت آن را «سیاست‌شناسی جنسی» می‌نامد. او با دیدی کاملاً متفاوت به بازبینی متون ادبی می‌پردازد و شیوه‌های شکل‌گیری ارزش‌ها و قراردادهای ادبی توسط مردان را زیر سؤال می‌برد. به نظر او، نویسندگان مرد در روایت‌ها و ماجراجویی‌ها همواره هدفی مردانه دارند و مخاطبان خود را طوری خطاب می‌کنند که گویی همه آنها مردند. برای خواننده مؤنت این احتمال وجود دارد که ناخودآگاه در این تعیین جایگاه پدرسالارانه شرکت کند. جنسیت خود را فراموش و همچون یک مرد به قرائت متن بپردازد، میل‌ت مخالف سرسخت فروید و عقایدش بود، زیرا فروید را سرکرده پدرسالاری و عقایدش را تصدیق و تحکیم آن می‌دانست. اما او مخالفان بسیاری داشت، مثلاً کورا کاپلان در تقدی از کار میل‌ت «فمینیسم تندرو ادبیات: بازاندیشی درباره سیاست‌شناسی جنسی میل‌ت<sup>۱</sup>» (۱۹۷۹) برداشت یک جانبه میل‌ت از فروید را کاملاً اشتباه و سیاست‌شناسی جنسی‌اش را ساده‌انگارانه می‌داند (Seldon and Widdowson, 1993, 216).

سو ترنهام، میل‌ت را می‌ستاید که برخلاف فریدان و دوبار زنان را به علت نقش منفعلانه، زیاد سرزنش نمی‌کند. به نظر میل‌ت موافقت ظاهری زنان را می‌توان در موقعیت‌شان به مثابه «یک طبقه وابسته» توجیه کرد. آنان همچون دیگر افرادی که در چنین طبقاتی باشند (مثل برده‌ها) بقایشان را در گرو بقای اربابانشان می‌دانند (Thornham, 1981, 37) از این رو او خیلی واقع‌گرایانه می‌پذیرد که امید برای کسب راه‌حل‌های رادیکال آزادی برای طبقات تحت سلطه، بعید به نظر می‌رسد، تاحدی که حتی جرأت فکر کردن به آن را ندارد. تنها کاری که می‌توان کرد برانگیختن آگاهی و خودشناسی فردی است و او برای کسب چنین خودشناسی تلاش می‌کرد.

### ۳- شولامیت فایرستون

فایرستون در کتاب دیالکتیک جنسی<sup>۲</sup> (۱۹۷۰) بر این باور است که سلطه مذکر قدیمی‌ترین و سخت‌ترین سلطه در تاریخ سلطه‌گری است. به نظر او این سلطه ناشی از تفاوت بیولوژیک است که منجر به تقسیم جنسی می‌شود. او که از پایه‌گذاران فمینیسم مارکسیستی است بر آن بود که تحلیل مارکسیسم از طبقه را به تاریخ

1- Radical Feminism and Literature: Rethinking Millets Sexual Politic

2- The Dialectic of Sex



استثمار اقتصادی زنان بسط دهد.

او و دیگر مارکسیست - فمینیست‌ها استدلال اولیه وولف، که شرایط حاکم بر تولید آثار ادبی برای مردان و زنان به لحاظ مادی متفاوت است، تحسین می‌کنند. فایرستون برای کسب آزادی زنان مدل مارکسیست را می‌پذیرد که بر اساس آن آزادی زنان مستلزم «شورش طبقات پایین (در اینجا زنان) و در اختیار گرفتن کنترل تولید» است. تصویری که او از یوتویپای فمینیستی ارائه می‌دهد، کاملاً نو و رادیکال است. در این یوتویپای فمینیستی تکنولوژی تولید، شکاف جنسی را که نتیجه تفاوت بیولوژیکی است از بین می‌برد، که خود منجر به سقوط تمام ساختارهای فرهنگی، اجتماعی همچون خانواده، ازدواج و مفهوم مادری می‌شود، که این موارد به نظر او از عوامل تثبیت و تقویت شکاف جنسی هستند. اما مارکسیسم - فمینیسم هم اکنون دوران اوج خود را پشت سر نهاده است.

#### ۴- فمینیسم فرانسوی یا ساختارشکنی (کریستیا، سیزو و ایریگاری)

معمولاً این گروه فمینیست‌ها را فمینیست‌های فرانسوی می‌خوانند، هر چند این نام گذاری خود دارای مشکلاتی است که عبارت فمینیسم ساختارشکن را ارجحیت می‌بخشد. هیچ کدام از این سه نفر اصالتاً فرانسوی نیستند؛ کریستیا متولد بلغارستان، سیزو متولد الجزایر و ایریگاری بلژیکی است. موضع مشترک هر سه نفر اعتقاد به عدم ثبات مفاهیمی چون ملیت، جنسیت و هویت است.

فمینیسم فرانسوی در حال و هوای سیاسی بعد از شورش دانشجویی ظهور کرد. شورش دانشجویی پاریس در ماه می ۱۹۶۸ که تا مرز واژگونی حکومت پیش رفت و منجر به سرخوردگی دانشجویان دختر شد که همچنان خود را در اجرای خدمات سنتی به همقطاران پسر می‌یافتند. در تابستان ۱۹۶۸ اولین گروه‌های زنان پایه‌گذاری شدند و حرکت خود را صراحتاً از گروه‌های اصلاح طلب دیگر جدا کردند.

از همان ابتدا فمینیسم فرانسوی از امریکایی، از آن جهت متفاوت بود که از نظریه‌های روان‌شناختی (به ویژه نظریه لاکان) به مثابه یک ابزار توضیح و تبیین استفاده می‌کردند. آنان دریافت دوبار از زن به مثابه «آن دیگر» مرد را دنبال کردند و به دنبال کشف راه‌هایی بودند که در آن زبان و فرهنگ، تفاوت جنسی را می‌سازد. زبان کانون توجه این نظریه‌پردازان بود. سلدون و ویدسون زبان را از دو جنبه برای آنان حایز اهمیت می‌بینند. اول به مثابه قلمرویی که در آن این قبیل کلیشه‌ها ساخته می‌شود و دوم با استفاده از همین ابزار می‌توان یک ادبیات رهایی‌بخش خلق کرد که زبان آن «مشخصاً زنانه» باشد (Seldon and Widdowson, 1993, 222).

همان طور که گفتیم آنان عمیقاً تحت تأثیر روانکاوی لاکان بودند، به ویژه کار مجدد لاکان روی نظریات فروید. به این ترتیب بر دشمنی میان فمینیست‌ها و فروید غلبه کردند. فروید معتقد بود که دختر بچه با دیدن اندام مردانه، مؤنث بودن خود را درک می‌کند زیرا فاقد آلت مردانه است. وی خود را به گونه‌ای منفی تعریف کرده و دچار «رشد آلت مردانه<sup>۱</sup>» می‌شود. رشد آلت مردانه در زنان عمومی و عامل «عقده اختگی<sup>۲</sup>» آنهاست. این امر باعث می‌شود که آنها خود را نه یک جنس مثبت و مستقل بلکه «انسان ناقص<sup>۳</sup>» بدانند. ارنست جونز اولین کسی بود که نظریات فروید را «مذکر سالار<sup>۴</sup>» نامید. اما خوانش لاکان از این مسئله متفاوت است. به نظر او «آلت مردانه<sup>۵</sup>» یا «نرینگی» مورد نظر فروید واقعیتی زیست‌شناختی نیست بلکه مفهومی نمادین است. او که در نظریاتش از زبان‌شناختی ساخت‌گرا بهره می‌برد برخلاف فروید که معتقد بود ناخودآگاه غریزی و آشفته است، بر این باور بود که ناخودآگاه منظم و شکل‌یافته است و زبان ساختار آن را شکل می‌دهد.

به نظر او ناخودآگاه هم‌زمان با یادگیری زبان کسب می‌شود. لاکان دومین مرحله تکامل کودک را «مرحله آینه<sup>۶</sup>» می‌داند. تا قبل از این مرحله کودک مفهوم و تصویری از خود در ذهن ندارد، اما در این مرحله با دیدن تصویر خود در آینه نوعی هویت تخیلی کسب می‌کند. پس از آن کودک وارد عرصه نمادین زبان «ترتیب نمادین<sup>۷</sup>» می‌شود. در این مرحله او در حال یادگیری زبان است. زبان از طریق تقابل‌های دوگانه آموخته می‌شود (همچون مرد/زن یا سفید/سیاه). در این تقابل‌ها مفاهیم مردانه همواره بر مفاهیم زنانه برتری دارند (در دوتایی‌ها همواره کلمه اول هستند). لاکان این برتری را «قانون پدر<sup>۸</sup>» نامید که نشانه مورد علاقه آن آلت مردانه است. به نظر لاکان این جایگاه پدر در مقام قانون‌گذار ناشی از کارکرد تولید مثلی برتر او نیست بلکه صرفاً یکی از پیامدهای نظام زبانی است.

غیر از لاکان نظرات دریدا نیز بسیار تأثیرگذار بود. دریدا که معتقد بود معنا دست نیافتنی است و نمی‌توان معنای یک کلمه را به طور قطع تعیین کرد و به این نتیجه رسید که تقابل‌های دوگانه ماهیتاً ثابت و پایدار

- 1- Penis - envy
- 2- Casteration Complex
- 3- homes manques
- 4- Phallogentric
- 5- Phallus
- 6- Mirror Stage
- 7- Symbolic Order
- 8- Law of the Father



نیستند، زیرا مواقعی پیش می‌آید که خود تقابل‌ها، سلسله مراتب خود را به هم می‌زنند. همچنین دریدا معتقد بود که سرکوب زنان از طریق سخن اعمال می‌شود. از این رو سخن را «مذکر-کلام محور<sup>۱</sup>» نامید. به روش‌های مختلف کریستیوا، سیزو و ایریگاری به دنبال ساخت یک هویت، زبان و نوشتار زنانه بودند که «ترتیب نمادین» و «قانون پدر» را ساخت‌شکنی کند.

### - ژولیا کریستیوا

مهم‌ترین اثر کریستیوا انقلاب در زبان شعری<sup>۲</sup> (۱۹۷۴) است. در این اثر او به بررسی فرآیندی می‌پردازد که به موجب آن آنچه به سامان و به لحاظ عقلانی پذیرفته شده است، همواره در معرض تهدید «ناهمگونی» و «غیر عقلانی» بودن قرار دارد. سلدون و ویدسون نظرات او را در بخش نظرهای پسا ساختارگرایی می‌آورند و توضیح می‌دهد که به نظر کریستیوا انسان‌ها از آغاز فضایی هستند که کشش‌های جسمی و روانی به گونه‌ای موزون در آنها جاریست. این جریان کشش‌ها، به تدریج با قیود خانواده و جامعه (آموزه‌های دوران طفولیت، هویت جنسی، تفکیک حریم‌های عمومی خصوصی و نظایر آنها) تنظیم می‌شود. در اولین مرحله، مرحله ایمایی<sup>۳</sup> که همان مرحله تخیلی لاکان است، جریان کشش‌ها حول مادر متمرکز است و اجازه نمی‌دهد شخصیت قاعده‌مند شکل گیرد. در این مرحله صرفاً حدود تقریبی اجزای بدن و رابطه آنها با هم مشخص می‌شود. یک جریان نامنظم از جنبش‌ها، حرکات، صداها، وزن و ریتم‌های پیش از باز شدن زبان شالوده مصالح ایمایی را تشکیل می‌دهد که در زیر کنش زبانی کمال یافته بزرگسالان برجا می‌ماند.

کریستیوا مرحله بعد را «قلمرو نمادین» می‌خواند که افراد را در جایگاه خود قرار می‌دهد و این امکان را فراهم می‌کند که هویت داشته باشند. از این رو امکان دگرگونی اجتماعی ریشه‌ای به از هم گسیختن سخن‌های اقتدارگرایانه وابسته است. و این کار در زبانهایی مثل زبان دیوانه‌ها، بیماران روانی و زبان شعرا که منطق معمول را نادیده می‌گیرند امکان پذیر است از این رو کریستیوا مسحور زبان شعری است. آنچه را که نظریه ناخودآگاه در جستجوی آن است، زبان شعری در چارچوب نظام اجتماعی و علیه آن اجرا می‌کند.

کریستیوا میان ستمی که بر زنان و دیگر گروه‌های حاشیه‌ای یا استعمار شده می‌رود، تفاوتی قائل نیست و معتقد است جنبش فمینیستی باید «شکلی از آنارشسیسم» را ابداع کند که با سخن پیشرو تطابق داشته باشد. تنها

1- Phallogocentrism

2- La Révolution du Langage Poétique

3- Semiotic

آنارشیسم به سیطره مذکر - کلام محوری پایان می‌دهد.

### - هلن سیزو

سیزو نویسنده‌ای خلاق است که از بازنمایی مثبت زنانگی در قالب سخنی که آن را «نوشتار زنانه» می‌داند، دفاع می‌کند. او در رساله‌اش «خنده مدوسا<sup>۱</sup>» از زنان می‌خواهد که تن خود را در متن نوشتارشان بگذارند. او به سنت مذکر سالاری که صدای زنان را سرکوب می‌کند، حمله کرده و می‌گوید: «شرم‌آور است که ما را از جسم خود دور نگه داشته‌اند و به ما یاد می‌دهند که آن را نادیده بگیریم.» او زنان را به نوشتن فرامی‌خواند، نوشتنی که همچون جسم‌شان از آن دور نگه داشته شده‌اند. «خودت را بنویس، تن تو باید شنیده شود، فقط در این صورت است که منابع لایزال ناخودآگاه فوران می‌کند. من سرشارم از امیال تازه‌ای که آفریده‌ام ... بارها احساس کرده‌ام، چنان سرشار از نورم که می‌توانم بشکفم - شکفتن به صورت‌های بسیار زیباتر از آنچه در قاب‌ها جای می‌گیرند».

به نظر سیزو با سانسور جسم، نفس و گفتار هم سانسور می‌شود. از آنجا که در راه آزادی مبارزه باید کرد «زن بدون جسم کور و لال است و نمی‌تواند مبارز خوبی باشد». زنان نه تنها باید از طرح جسم‌شان درنوشتاربابی نداشته باشند بلکه باید سعی کنند که نوبت صحبت کردن را هم از مردان بگیرند. سیزو منطق مردان را که حوزه زنان را قاره‌ای سیاه می‌بینند به باد تمسخر گرفته و جسورانه نه تنها آن را رد نمی‌کند بلکه می‌گوید: «آری ما سیاه هستیم، سیاه چون افریقا، اما سیاهانی زیبا!» سیزو به آینده بسیار امیدوار و خوشبین است و می‌گوید تاریخ جدیدی در حال آمدن است که برای مردان چندان خوشایند نیست.

### - لوسه ایریگاری

ایریگاری در کتاب تأمل درباره دیگر زن (۱۹۷۴) سعی دارد تا نظام فلسفی جایگزینی برای نظام مرد سالار بیابد که به نظر او همواره سعی در طرد زنان داشته‌اند. به نظر او در سراسر تاریخ فلسفه غرب، از افلاطون گرفته تا هگل، زنان مطرود و فراموش شده‌اند. او در ارتباط دادن زبان و جنسیت شبیه سیزو و کریستیوا عمل می‌کند. به علاوه او مروج و طرفدار «دیگر بودگی» تندرو و شهوانیت زنان است که به نظر او هویت زنانه را به مثابه هویتی متکثر و سیال فاش کرده و پتانسیلی برای بنیاد نهادن «ترتیب نمادین» زنانه ارائه می‌دهد که منجر به بازنمایی متفاوت زنان می‌شود. زنان همواره مجبور بوده‌اند که جنسیت خود را سرکوب

کنند. اعاده دوباره آنها تأثیر آزادی خواهانه‌ی عمیق بر جا می‌گذارد. او با رد نظریه فروید که زنان بر اساس نقص‌ها، خود را تعریف می‌کنند (رشک آلت مردانه) در نقدی بسیار تندروانه اندام زنانگی را بر مردانگی برتری می‌دهد.

او همچنین تأکید می‌کند که از آنجایی که زنان از تماس لذت می‌برند، نوشتار زنان با سیال بودن و تماس مرتبط است و در مقابل تمام مفاهیم تثبیت شده مقاومت کرده و سعی در هم شکستن آنها دارد.

### - زنان همجنس‌گرا

مونیک ویتینگ<sup>۱</sup>، فمینیست همجنس‌گرای فرانسوی، استفاده از اصطلاح زن را رد می‌کند. چون این اصطلاح در صورت ساخته شده اجتماعی‌اش، یک زن همجنس‌گرا را در بر نمی‌گیرد. وی اصطلاح «زن همجنس‌گرا» را ترجیح می‌دهد، زیرا گویای نوعی هویت جنسی استوار نشده است و به زنان اجازه می‌دهد نام خود را برگزینند و خود را دوباره تعریف کنند.

از اواسط دهه هفتاد نیاز به همجنس‌گرایی سیاسی توسط فمینیست‌های رادیکال مطرح شد که بر این اساس «ناهمجنس‌گرایی» به مثابه عرف معمول شاهد دیگری بر استعمار زنان است. به نظر آنان فمینیست‌های واقعی همجنس‌گرایان هستند زیرا آنان زنان را به عنوان شریک جنسی خود برمی‌گزینند و از تسلط جنسی مردان، دنیا و ایدئولوژی‌هایشان دوری می‌گیرند.

منتقدان و نظریه‌پردازان همجنس‌گرایی که بر نظریه فمینیستی تأثیرگذار بودند عبارتند از:

- مری دالی<sup>۲</sup> که در اثر زن/بوم‌شناسی<sup>۳</sup> (۱۹۷۸)، با بهره‌گیری از موارد تجاوز جنسی در سراسر تاریخ سیطره جنسی مذکر را ترسیم می‌کند و به زنان پیشنهاد می‌کند که با استفاده از «واژگانی جدید و زنیخت» اسطوره و سخن مذکر را نفی کنند.

- آدرین رایش<sup>۴</sup>، شاعر و نظریه‌پرداز، در مقاله‌اش با عنوان «ناهمجنس‌گرایی اجباری و وجود زنان همجنس‌گرا» (۱۹۸۰) استدلال می‌کند که این قدرت تجاوزگر فرهنگ مردسالار است که همجنس‌گرایی ذاتی زنان را نابهنجار جلوه می‌دهد، درحالی که زنان می‌توانند با همجنس‌گرایی در «سنت زن شناخته شده به وسیله زن» سهیم شوند.

1- Monique Wittig

2- Mary Dally

3- Gyn/Ecology

4- Adrienne Rich

### - زنان سیاه پوست و رنگین پوست

به نظر سلدون و ویدسون فمینیست‌های سیاه پوست سالیان متمادی، دلمشغول مسائل هویتی بوده‌اند که در آن نژاد و جنسیت نظام‌های به هم پیوسته‌ای از استعمارند. نژاد برداشت‌های مربوط به جنسیت را از بنیاد دگرگون می‌سازد. لذا «هویت‌های چندگانه» فصل مشترکی میان زنان رنگین پوست و سیاه پوست است (Seldon and Widdowson, 1993, 232).

آلیس واکر<sup>۱</sup>، از مطرح‌ترین نظریه پردازان فمینیسم زنان سیاه پوست، اصطلاح «زن‌گرایی» را به جای «فمینیسم سیاه پوست» به کار می‌برد و به این ترتیب سعی دارد که درک ما را از اصطلاح‌شناسی نژادی، ساخت‌شکنی کند. به همین ترتیب تکیه کردن بر سنت‌های فرهنگی (داستان‌ها و آوازها) به منظور طرح نوعی «ادبیات‌شناسی» فمینیسم آسیایی و سیاه پوست، هم تصورات هنر متعالی غرب را در هم می‌شکند و هم سخن کاملاً متفاوتی از زنان را به ارمغان می‌آورد که فمینیسم غربی نیز می‌تواند مطالب فراوانی از آن بیاموزد.

همان‌طور که ملاحظه کردید جنبش فمینیسم همان‌طور که ابتدا نیز ذکر شد پر از ضد و نقیض و مجادله است. این نظریه بر سلسله مخالفت‌های خلاق، نقد و ضد نقدها استوار است که همواره در سیلان‌اند. این جنبش چالشگر و واژگون‌ساز است. که به نظر منتقدانی چون سلدون و ویدسون این وضعیت هم نشانگر پویایی باز و شگفت‌انگیز مکتب‌های انتقادی فمینیستی است و هم شاهدهی بر فقدان سمت و سوی مشخص.



1- Alice Walker



منابع:

- Bressler, Charles (1994) *Literary Criticism, An Introduction to Theory and Practice*, New Jersey: Prentice-Hall.
- Breton, Hans (2001) *Literary Theory, The Basics*. New York Routledge.
- Cixous Hélène (1981) The Laugh of the Medusa. *New French Feminism: An Anthology*. Eds Marks and de Courtivon. Brighton: Harvester press.
- Eagleton Mary (1991) *Feminist Literary Criticism*. London: Longman.
- Gamble, Sarah (1981) *The Routledge Companion to Feminism and Postfeminism*. New York Routledge.
- Green Keith and Lebiham, Jill (1997) *Critical Theory and Practice: A Coursebook*. New York Routledge.
- Humm, Maggie (1989) *The Dictionary of Feminist Theory*. Hemel Hertfordshire: Harvester.
- Seldon, Raman and Widdowson, Peter (1993) *A Readers Guide to Contemporary Literary Theory*. Hertfordshire: Harvester Wheatsheaf.
- Showalter, Elaine (1985) *The New Feminism Criticism: Essay on Women, Literature and Theory*. New York: Pantheon.
- Thornham, Sue (1981) *Second Wave Feminism: The Routledge Companion to Feminism and Postfeminism*. New York Routledge. pp. 29-42.
- Watkins Susan (1985) *Twentieth - Century Women Novelists*. New York. Palgrave.

- مقدادی، بهرام (۱۳۷۸) فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی از افلاطون تا عصر حاضر، تهران انتشارات فکر روز.

